



An approach to the concept of God in Hadith, Theology, and Philosophy on the subject of names and attributes with emphasis on the views of Ghazali and Allameh Tabataba'i

Reza Esfandyari ^a, Hasan Abasi Hossein abadi ^{b*}, Reza Rasouli Sharabyani, ^c
Ghلامhosain Khedri^d

^a Graduate of the fourth level of the Feyziyyah Seminary, PhD student in Islamic Philosophy and Theology, Payam Noor University, South Tehran, Tehran, Iran

^b Associated Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Payam-e-Noor University, South Tehran, Tehran, Iran

^c Associated Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Payam-e-Noor University, South Tehran, Tehran, Iran

^d Associate Professor, Department of Philosophy, Theology and Ethics Payam Noor University, Tehran, Iran

KEY WORDS

Concept of God,
Ghazali,
Allama Tabataba'i,
names, attributes

Received: 01 January 2025;

Accepted: 01 February 2025

Article type: Research Paper

DOI: 10.22034/thr.2025.2049588.1074

ABSTRACT

In this article, an effort has been made to revisit the views of two thinkers (Ghazali and Allameh Tabataba'i) regarding the concept of God with reference to the divine names and attributes. In addition to explaining the differences in their views on these names and attributes, an analytical comparison in hadith, kalam (Islamic theology), and philosophy is carried out between two valuable works: "Rasa'el al-Tawhid" by Allameh Tabataba'e'i and "Al-Maqsad al-Asna" by Ghazali. The authors believe that despite the significant strengths of both thinkers' views, there are differences such as the differences in the naming conventions of the names, the relationship between the names and attributes, the number of names, the principal names, the fact whether the names are prescribed or not, and also the Greatest Name (Ism al-A'zam). Allameh explains these topics with a philosophical and interpretative perspective, while Ghazali presents his thoughts with a theological and hadith-based perspective, which is entirely different from Allameh's view. The advantage of this research lies in expressing the comparison between philosophy, theology, and hadith with a new approach focusing on the names and attributes. Moreover, examining this issue has significant implications for understanding the names and attributes, such as their hierarchical arrangement and the recognition of theological systems. These implications greatly impact the relationship between humans and God, leading to a closer connection between humans and God, and vice versa. Given the extensive discussion of the divine names and attributes in the works of these two thinkers, the present article examines the concept of "God" by analyzing and comparing prominent works in this field by Imam Muhammad Ghazali and Allameh Tabataba'i.

* Corresponding author. Hasan abasi Hossein abadi

E-mail address: h_abasi@pnu.ac.ir

©Author





رهیافتی بر مفهوم خدا در حدیث، کلام و فلسفه در باب اسما و صفات با تأکید بر دیدگاه غزالی و علامه طباطبایی

رضا اسفندیاری^{الف}، حسن عباسی حسین‌آبادی^{ب*}، رضا رسولی شربانی^ج، غلامحسین خدری^د

^{الف} فارغ التحصیل سطح چهار حوزه علمیه فیضیه، دانشجوی دکتری رشته فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه پیام نور تهران جنوب، تهران، ایران، Esfandiary.ir@gmail.com

^ب دانشیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه پیام نور تهران جنوب، تهران، ایران، H_abasi@pnu.ac.ir

^ج دانشیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه پیام نور تهران جنوب، تهران، ایران، rasoulisharabyani@pnu.ac.ir

^د دانشیار گروه فلسفه، کلام و اخلاق دانشگاه پیام نور، تهران، ایران، gh.khedri@pnu.ac.ir

چکیده	واژگان کلیدی
در این نوشتار کوشش شده است با بازخوانی آرای دو اندیشمند (غزالی و علامه طباطبایی) درباره مفهوم خدا با توجه به اسما و صفات الهی؛ علاوه بر تبیین تفاوت دیدگاه‌های ایشان در مورد این اسما و صفات؛ مقایسه‌ای تحلیلی در حدیث، کلام و فلسفه بین دو اثر ارزشمند «رسائل توحیدی» از علامه طباطبایی و «المقصد الاسنی» از غزالی صورت گیرد. نگارندگان بر این باورند که دیدگاه‌های هر دو اندیشمند با وجود نقاط قوت قابل توجه، اختلافاتی نظیر اختلاف در وجه تسمیه اسما، نسبت اسما و صفات، تعداد اسما، امهات اسما، توقیفی بودن یا نبودن اسما و همچنین اسم اعظم را شامل می‌شود که علامه با نگاهی فلسفی و تفسیری این مطالب را تبیین می‌کند و غزالی با نگاهی کلامی و حدیثی که با نگاه کاملاً متفاوت است؛ اندیشه خود را مطرح می‌کند. امتیاز این تحقیق بر این امر استوار است که مقایسه بین فلسفه و کلام و حدیث را با نگاهی نو با محوریت اسما و صفات بیان می‌کند و البته بررسی این مسئله پیامدهای مهمی در شناخت اسما و صفات نظیر ترتب آن‌ها بر یکدیگر و شناخت دستگاه‌های الهیاتی دارد و این پیامدها دارای تأثیر بسزایی بر ارتباط انسان با خدا است و موجب قرب انسان به خدا و خدا به انسان می‌شود. با توجه به گستردگی بحث اسما و صفات الهی در آثار این دو اندیشمند، مقاله حاضر بحث مفهوم «خدا» را با توجه به مقایسه و تحلیل اثری شاخص در همین زمینه از امام محمد غزالی و علامه طباطبایی مورد بررسی قرار داده است.	مفهوم خدا، غزالی، علامه طباطبایی، اسما، صفات
	تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۲
	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۳
	مقاله علمی پژوهشی

۱. مقدمه

بحث اسما و صفات الهی، از مباحث کهن در تاریخ عقاید اسلامی است. در سده نخستین، مسئله «تشبیه و تنزیه» که در بحث از اسما و صفات الهی ریشه دارد، در کنار مسائلی چون جبر و اختیار و امامت، از پرسش‌های اعتقادی بود که اختلافات فراوانی را برانگیخت و مسلمانان را به فرقه‌ها و گروه‌های گوناگون تقسیم کرد. تحقیقات در حوزه اسما و صفات الهی به مرور زمان گسترش یافت. از جمله محققانی که به بررسی اسما و صفات الهی پرداخته‌اند، می‌توان به ابن‌سینا در

* نویسنده مسئول.

کتاب "الشفاء" و ابن عربی در "فتوحات مکیه" اشاره کرد. در دوره آغازین اسلام، محققانی همچون رازی و فارابی به بررسی این موضوع پرداخته‌اند. به‌طور کلی، بحث از این اسما و صفات در تمامی دوره‌های تاریخ اسلام مورد توجه و پژوهش قرار گرفته و تأثیر گذاشته است؛ نظیر مقاله "فلسفه اسما و صفات حق و تمایز آن‌ها از یکدیگر" اثر مهدی دهباشی (اندیشه دینی، ۱۳۸۴، شماره ۱۷) آنچه در مقاله مذکور مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته، کیفیت صدور کثرت از وحدت در قلمرو اسما و صفات حق تعالی است. ضمن بررسی کثرت اسمایی و صفاتی و تمایز آن‌ها با یکدیگر، دیدگاه متکلمان، حکیمان و محدثان به اجمال مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و در حد امکان به حقیقت اسما و صفات اشاره می‌شود؛ و نیز مقاله "اسما و صفات الهی در عرفان اسلامی با رویکردی به آرای امام خمینی (س)" اثر سید محمود یوسف ثانی و حسین زحمتکش (فصلنامه علمی پژوهشی متین (امام خمینی و انقلاب اسلامی)، دوره: ۱۴، شماره: ۵۴). موضوعی که در مقاله پیش‌گفته به اختصار بدان پرداخته می‌شود، ماهیت اسما و صفات الهی در حوزه عرفان نظری اسلام است و اینکه اسما و صفات چیست و از چه جایگاه و منزلتی در دایره عرفان برخوردار است. همچنین مقاله "ذات و صفات الهی از نگاه ابن‌سینا و غزالی" اثر فریده حکیمی و مهدی دهباشی و کتاب "اسماء و صفات خدا" اثر محمدحسن قدردان قراملکی. بحث از اسما و صفات الهی یکی از مسائل مهم الهیاتی به شمار می‌رود؛ زیرا موضوع پرستش خداوند، با مسئله اسما و صفات الهی پیوند خورده و موضوع عبودیت در حجاب اسما و صفات از جمله مباحث درخور توجه است. از طرفی، با توجه به جایگاه ارزنده اسما و صفات الهی در حوزه عرفان نظری اسلام، تحقیق و مطالعه آن بیش از سایر مباحث ضروری می‌نماید؛ چراکه توجیه کثرت و موجودات گونه‌گون در عرصه آفرینش و نیز فهم کیفیت پیوند آسمان و زمین تنها با درک فحوای اسما و صفات امکان‌پذیر است.

با توجه به گستردگی بحث اسما و صفات الهی در آثاری از این دو اندیشمند؛ مقاله حاضر بحث مفهوم «خدا» را با توجه به مقایسه و تحلیل اسما و صفات الهی، وجه‌تسمیه، تفاوت اسما و صفات، تعداد آنها، سلسله‌مراتب و امهات اسما، توقیفی بودن یا نبودن اسما و نهایتاً مراد از اسم اعظم را بین دو اثر ارزشمند «رسائل توحیدی» از علامه طباطبایی و «المقصد الاسنی» از غزالی مورد بررسی قرار می‌دهد که بحثی نو در زمینه مقایسه اسما و صفات از دیدگاه یک متکلم و یک فیلسوف متأله است.

۲. وجه‌تسمیه اسما و صفات الهی

«اسماء» جمع کلمه «اسم» از ریشه «سمو» و به معنای بلندی و ارتفاع است (ابن منظور: ج ۱۴، ص ۳۹۷) و از این باب به نام‌ها، اسم اطلاق می‌شود که یا مفهوم آن بعد از نام‌گذاری، از مرتبه پنهان بودن به مرتبه ظهور و آشکار می‌رسد، یا از این باب است که لفظ با نام‌گذاری معنا می‌یابد و از بی‌معنایی درمی‌آید و بلندی و ارتفاع می‌یابد (مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۲۰). نیز به واسطه اسم، «مسما» یاد و شناخته می‌شود (راغب اصفهانی، ص ۲۴۴).

برخی دیگر آن را از «سیمه» بر وزن «هبه» از ماده «وسم»، به معنای علامت‌گذاری آورده‌اند که در این صورت، همزه آن بدل از «واو» (قرشی بنابی، ج ۳، ص ۳۲۸) و عبارت است از لفظی که نشانه چیزی قرار داده شده تا از دیگر اشیا متمایز

باشد (همان).

«صفات» جمع کلمه «صفت» و حالتی است که در شیء پیدا می‌شود (راغب اصفهانی، ص ۵۲۵) و چیزی را وصف کردن؛ یعنی آن را آراستن (بن منظور، ج ۹، ص ۳۵۶). واژه صفت همان واژه وصف است که «واو» آن حذف و «تای» بدل از آن به آخر آن اضافه شده است. برخی گفته‌اند: «وصف»، مصدر به معنای «توصیف کردن» و «صفت» برگرفته از وصف، به معنای آراستن و زیبا کردن (موجود در موصوف) است (همان) و لذا مراد از «صفت»، همان معنا و حالتی است که در موصوف یافت می‌شود و الفاظی مانند «قدرت»، «علم» و... حاکی از آن است (مصطفوی، ج ۱۳-۱۴، ص ۱۲۳).

کلمه "اسم" به حسب لغت، چیزی را گویند که به وسیله آن، انسان به سوی چیزی راه پیدا کند؛ چه این که علاوه بر این دلالت، معنای وصفی را هم افاده بکند؛ مانند لفظی که حکایت کند از معنای موجود در آن چیز و یا صرف اشاره به ذات آن چیز باشد؛ مانند زید و عمرو و مخصوص اسم‌های مرتجل که قبلاً سابقه وصفی نداشته و تنها اشاره به ذات دارد (طباطبایی، المیزان، ج ۸، ص ۴۴۹).

نویسنده کتاب المقصد الاسنی، قبل از بیان معانی اسمای خداوند، به شرح معنای اسم و مسمی و تسمیه پرداخته است و آرای مختلفی را که مذاهب مختلف در این باره بیان کرده‌اند، ذکر کرده است. این مذاهب را غزالی به سه دسته تقسیم می‌کند: در مذهب اول گفته‌اند که «اسم عین مسمی، لیکن غیر تسمیه است» و عده‌ای دیگر گفته‌اند که «اسم غیر مسمی، لیکن عین تسمیه است» و در نهایت گروهی اعتقاد دارند که «اسم گاهی عین مسمی و گاهی غیر مسمی است.» غزالی در فصل اول کتاب المقصد الاسنی، این موضوع را به صورت کامل شرح داده و قبل از ابطال رأی کسانی که اسم را عین تسمیه و مسمی می‌دانند و قبل از اثبات نظر خود مشعر بر این که اسم نه عین تسمیه است و نه عین مسمی *«الْحَقُّ أَنَّ الْأَسْمَ غَيْرَ التَّسْمِيَةِ وَغَيْرَ الْمُسَمَّى وَأَنَّ هَذِهِ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ مُتَبَايِنَةٍ غَيْرِ مُتَرَادِفَةٍ وَلَا سَبِيلَ إِلَيَّ كَشَفِ الْحَقِّ فِيهِ إِلَّا بِبَيَانٍ مَعْنَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الْأَلْفَافِ الثَّلَاثَةِ مُفْرَدًا»* (غزالی، ص ۲۴)، ابتدا معنای هر یک از این الفاظ را به این بیان شرح داده است: «اسم لفظی است که برای دلالت بر معنایی وضع شده است و بدان که هر موضوعی که برای دلالت است، «واضع»، «وضع» و «موضوع له» دارد؛ که موضوع له را مسمی گویند که آن معنا دلالت شده است و واضع را مسمی گویند و اصل وضع را تسمیه نامند» (حواری نسب، ص ۱۴).

۳. بیان نسبت و تفاوت میان اسما با صفات الهی

میان «صفت» و «اسم» تفاوتی نیست؛ جز آن که «صفت» دلالت دارد بر معنایی که ذات، به آن متصف و به آن متلبس است؛ چه عین ذات باشد و چه غیر آن؛ و «اسم» دلالت دارد بر ذات؛ در حالی که به وصف مأخوذ است.

پس حیات و علم هر دو وصف هستند و حی و عالم هر دو اسم؛ و چون الفاظ غیر از دلالت بر معنا و انکشاف نقشی ندارند؛ باید گفت حقیقت صفت و اسم چیزی است که لفظ صفت و اسم کاشف آن است. پس حقیقت حیات و چیزی که لفظ آن بر او دلالت دارد، در خدای تعالی صفتی است که عین ذات خداوند متعال است و حقیقت ذاتی که حیات عین او است، اسمی است الهی و با توجه به این کلام حی و حیات هر دو اسم می‌شوند برای اسم و صفت، هر چند نسبت به نظریه قبلی خود اسم و خود صفت‌اند (طباطبایی، المیزان، ج ۸، ص ۴۶۲). در تبیین حقیقت «اسم» باید گفت: اسم،

همان ذات است که همراه با پاره‌ای از اوصاف ذات در نظر گرفته شده است (طباطبایی، ص ۴۱)؛ به عبارت دیگر، اسم همان ذاتی است که در صفتی خاص جلوه کرده است؛ یعنی ذات به اضافه صفت، اسم را پدید آورده است (ذات + صفت = اسم) (قیصری رومی، ص ۱۳)؛ بنابراین وقتی اسمای الهی را کنار هم می‌گذاریم و آن‌ها را مقایسه می‌کنیم، همه آن‌ها در ذات شریک‌اند و از این حیث با یکدیگر هیچ تفاوتی ندارند؛ اما آنچه آن‌ها را از یکدیگر و از ذات ممتاز و متمایز می‌کند، همان صفت خاص است. به بیان دیگر، آنچه اسم «علیم» را اسم «علیم» و از دیگر اسم‌ها متمایز می‌کند، همان صفت و تعیین «علم» است؛ و الا به حسب ذات که با اسم (قدیر و غفور و رحمن و قهار) یکسان است.

به موارد ذیل توجه کنید:

علیم = ذات + علم؛ قدیر = ذات + قدرت؛ سمیع = ذات + سمع؛ مرید = ذات + اراده؛ حکیم = ذات + حکمت؛ واحد = ذات + وحدت و همین‌طور در سایر اسما.

از این موارد روشن می‌شود با آن‌که همه اسم‌های خداوند، در ذات مشترک‌اند؛ ولی به دلیل صفت‌های مختلف، اسم‌های متکثر و متعددی پدید آمده‌اند و هویت اصلی اسم که موجب امتیاز آن می‌گردد، همان صفت ویژه و خاص است. از همین رو می‌توان گفت حقیقت اصلی در نام‌های خداوند و آنچه اسم را اسم می‌کند، همان صفت نهفته در آن می‌باشد و لذا می‌توان اسم و صفت را یگانه دانست و عین هم شمرد؛ گرچه در همین زمان نیز متوجه مغایرت آن‌ها می‌باشیم؛ چراکه اسم مجموع ذات و صفت است و با صفت تنها، مغایرت دارد.

به هر تقدیر، عینیت میان اسم و صفت موجب شده است که گاهی واژه صفت در معنای اسم به کار رود؛ چنان‌که گاهی واژه اسم در معنای صفت استفاده می‌شود. محقق قیصری در این زمینه می‌گوید:

«و قد یقال الإسم للصفة إذ الذات مشتركة بین الأسماء کلها والتکثر فیها بسبب تكثر الصفات» (همان).

گاهی واژه اسم در معنای صفت به کار می‌رود؛ زیرا ذات، بین همه اسما مشترک است و تكثر و امتیاز در اسما و آنچه اسما را اسما می‌کند، به سبب تكثر و تعدد صفات است.

البته از طرفی میان اسما و صفات (صفات خدا) تفاوت است؛ به این بیان که نام‌های خداوند، واژگانی هستند با ساخت اسم فاعل، صفت مشبّهه یا صیغه مبالغه که به اعتبار بازگشت آن‌ها به یکی از صفات بر ذات خدا دلالت می‌کنند؛ مانند قادر، قدیر و قهار. صفات خداوند با ساخت مصدری‌اند و بر یکی از صفات بدون ملاحظه ذات دلالت می‌کنند؛ مانند قدرت.

۴. تعداد اسمای الهی در قرآن و حدیث

باید گفت ۱۱۷ اسم در قرآن با زبان توصیفی آمده است (طباطبایی، رسائل توحیدی، ص ۴۹). البته اسامی دیگری نیز وجود دارد که نزدیک آن است؛ نظیر قائم بالقسط، کاتب، منتقم، وارث، شفیع، والی، ممیت، کاشف الضّر، حافظ فاعل، فعّال ما یرید.

در باب روایات نیز باید دو روایت را بررسی کنیم:

روایت اول: در توحید (شیخ صدوق، باب ۲۹، ص ۱۹۴، ح ۸) و خصال (شیخ صدوق، باب ۸۰، ج ۲، ص ۵۹۳، ح ۴)، از سلیمان بن مهران، از جعفر بن محمد، از پدرانیش، از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل است که پیامبر خدا «صلی الله علیه و آله و سلم» فرمود: «خداوند، ۹۹ نام دارد، هر که همه آن‌ها را درک کند، وارد بهشت می‌گردد.»

روایت دوم: در توحید روایت دیگری از ابی هریره نقل شده است که رسول خدا «صلی الله علیه و آله و سلم» فرمودند: «خداوند متعال را ۹۹ اسم است، صد اسم به استثنای یکی. او فرد است و فرد را دوست دارد. کسی که تمام آن‌ها را درک کند، وارد بهشت گردد...»

- بررسی و نقد این دو روایت از دیدگاه علامه

الف) اسمای شمرده شده در این دو روایت اختلاف دارند و از طرفی برخی نام‌ها نیز در قرآن نیستند؛ مانند جمیل، صانع، قدیم، سید و...

ب) بعلاوه بعضی از اسمایی که در قرآن آمده در این روایات ذکر نشده؛ نظیر ذی الجلال و الاکرام، ذوالطول و رفیع؛ لفظ جلاله «الله» در روایت دوم به عنوان یکی از نام‌ها ذکر شده؛ اما در روایت اول، جدا از آن‌ها و به عنوان صدمین نام، بیان گردیده است.

ج) این روایت تشویش در عبارت دارد؛ زیرا اسم «الله» را در اسمای ۹۹ کانه وارد کرده، درحالی که این گونه نیست؛ علاوه بر این که برخی از اسما را همچون "کبیر" تکرار کرده است.

د) ابتدا اسمای نام برده در قرآن را ۹۹ قسم شمرده؛ ولی وقتی آن‌ها را تفصیل داده، ۱۱۰ مورد را نام برده است.

ه) اسمایی را از یک سوره دانسته است و حال آن که در آن سوره نیست، مانند اسم "فرد" در سوره مریم و اسم "برهان" در سوره انعام (طباطبایی، المیزان، ج ۸، ص ۴۷۱-۴۷۳).

با بررسی این روایات نمی‌توان نتیجه گرفت که اسمای الهی به نودونه اسم منحصر باشد؛ زیرا اولاً این روایات از حیث اسمای نام برده باهم تطبیق ندارند و از طرفی با پاره‌ای از اسمایی که در قرآن نیز آمده‌اند، مطابقت نمی‌کنند و نهایت چیزی که از این روایات برداشت می‌شود، آن است که خداوند متعال ۹۹ اسم دارد که هر کس آن را بخواند، دعایش مستجاب می‌شود و اگر آن‌ها را درک کند، وارد بهشت می‌گردد.

در قرآن هیچ نص صریحی که بر محدود بودن عدد اسمای الهی دلالت داشته باشد؛ نداریم، بلکه از ظاهر آیات «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (طه: آیه ۸) و «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» (اعراف: آیه ۱۸۰) و «لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يَسْبَحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (حشر: آیه ۲۴) و امثال آن این گونه برداشت می‌شود که هر اسمی از بهترین اسما مختص به خداوند متعال است و اسمای خداوند محدود به عدد معینی نیست.

ولی با استناد به قرآن می‌توان «صد و بیست و هفت» اسم را برای او شمرد (طباطبایی، المیزان، ج ۸، ص ۴۶۶).

اما غزالی با توجه به روایت ابی هریره از رسول خدا (ص) که مورد استناد بسیاری از متکلمان نیز واقع شده است؛ حق تبارک و تعالی را دارای نود و نه اسم می‌داند (غزالی، المقصد، ص ۱۸۵). این مسئله نیز مسلم است که تعداد و تفاوت اسما تنها به لحاظ معنا مفید است و اختلاف الفاظ به هیچ وجه نمی‌تواند تعداد و تفاوت را به نحو مفید توجیه کند. به این

مسئله نیز توجه داشته که فضیلت اسمای حق تبارک و تعالی تنها به این سبب است که هر یک از آن‌ها معنای خاصی را القا می‌کند.

مقایسه و ارزیابی اقوال

با توجه به تحقیق انجام‌شده در مورد تعداد اسما می‌توان گفت که مرحوم علامه به محدودیت اسما قائل نیستند، بلکه هر اسمی را که بر کمال وجودی باری تعالی دلالت داشته باشد، می‌توان پذیرفت ولی درعین حال آنچه از آیات قرآن فهمیده می‌شود، ۱۲۷ اسم است؛ اما غزالی بحث از اسما را در ۹۹ اسم مطرح می‌کند که این اسما از حیث معنا تفاوت دارند و حیثیت الفاظ ملاک نیست و توجیهی ندارد.

۵. توقیفی بودن اسمای الهی

توقیفی بودن اسمای الهی اصطلاحی است کلامی در بحث اسما و صفات الهی و به این معنا است که بشر مجاز نیست غیر از اسما و صفاتی که در قرآن و روایات برای خدای متعال ذکر شده است، نام یا صفتی از پیش خود به او نسبت دهد. این بحث از آنجا ناشی شده است که برخی معتقدند بشر با شناخت محدود خود نسبت به خداوند چگونه می‌تواند از پیش خود نامی بر او بنهد یا او را به وصفی متصف کند، به گونه‌ای که شأن و منزلت خدا را رعایت کند و او را در حد مخلوقات تنزل ندهد و خود، به تشبیه و تجسیم گرفتار نگردد.

علامه طباطبایی می‌فرماید: بیش‌تر علما اسما می‌دانند متعال را «توقیفی» می‌دانند و از این‌رو آن را به دو صورت توجیه می‌کنند:

۱. معانی متداولی که از الفاظ فهمیده می‌شود از نقص و کمبود خالی نیستند؛ اگرچه کلمات از همین حیث متفاوت‌اند، مانند مکر و اغوا و اضلال و حيله و مانند جسيم و کبير. همچنین عقل ما نیز توان درک نام‌هایی را که شایسته ذات مقدس اوست، ندارد و نمی‌تواند آن‌ها را از آنچه سزاوار خدای متعال نیست، تمییز دهد. پس برای اطلاق اسمی بر خداوند به اجازه او نیاز است و آن نام باید از ناحیه شرع وارد گردد.

۲. آنچه گفته شد، صحیح است؛ ولی با توجه به آیه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ»؛ (همه اسمای نیکو برای خداوند متعال است پس خدا را به آن‌ها صدا بزنید و کسانی را که در این راه اشتباه می‌کنند رها کنید) (اعراف: ۱۸۰)، باید گفت مراد از آن آموزش دادن به بندگان است که هر لفظی را برای ذات مقدس الهی به کار نبرند (طباطبایی، رسائل توحیدی، ص ۷۲-۷۳).

اما المقصد الاسنی بین اسم و صفت به تفصیل قائل گردیده است. در صفت، توقیفیت را قبول ندارد؛ لکن در اسم پذیرفته است (غزالی، ص ۳۶). این اسم است که به کار بردن آن درباره خداوند، به اذن شارع و وجود آن در متون وحی و سنت وابسته و محدود است؛ اما در مقام معرفت و شناخت خداوند وصف کردن او به صفتی که هیچ‌گونه کمالی را از او نفی نکند و نقصی را به او نسبت ندهد، مانعی ندارد (تحریر تمهید القواعد، ص ۱۵۱، ۴۱۸؛ شرح المقاصد، ج ۴، ص ۳۴۵).

نویسنده در عبارت دیگری از همین کتاب المقصد الاسنی این گونه می نویسد: مختار نزد ما آن که جدا کنیم و بگوییم هر کدام که به اسم راجع است، متوقف بر اذن است و آنچه به وصف راجع است متوقف بر اذن و اجازه نیست، بلکه معنای صادق نه کاذب از آن مباح است و این فهم نمی شود، جز بعد از فهم تفاوت بین اسم و وصف و اینک می گوییم اسم لفظی است که برای دلالت بر مسمایی وضع شده است؛ مثلاً زید اسمش زید است و او در اصل سفید و دراز است. پس اگر کسی به او بگوید: ای دراز! یا ای سفید! او را بدان که موصوف است خوانده و راست گفته است اما از اسم او عدول کرده است چون که اسمش زید است نه طویل و یا ابیض و طویل بودن ابیض دلیل بر این نیست که طویل اسم او است و ما نمی توانیم به عنوان تسمیه و نام گذاری بر این اسامی بیفزاییم اما به عنوان اخبار از صفات می توانیم و جایز است که بگوییم او عالم و مرشد و رشید و وهاب است و آنچه به جای او می نشیند چنان که به زید بگوییم او دراز و سفید است نه در معرض اسم بلکه در معرض خبر دادن از وصف او نیز جایز است و خلاصه این مسئله آن است که از لحاظ فقهی اگر در اباحه لفظ و تحریم آن دقت گردد پس می گوییم دلیل بر منع وضع برای خدا دلیل منع وضع اسم است برای رسول خدا که نه خود را بدان نامیده است و نه خدا او را و نه پدر و مادرش او را و وقتی وضع اذن در حق حضرت رسول ممنوع است و بلکه در حق افراد خلق الله؛ پس به طریق اولی در حق خدای تعالی نیز ممنوع است و این نوع قیاس فقهی است که احکام شرعی بر مبنای آن بنا می شود (غزالی، ص ۶۲).

مقایسه و ارزیابی اقوال

از دیدگاه علامه طباطبایی باید گفت، بنا بر بیان اوّل ایشان، به کار بردن اسمی که در آیات و روایات نیامده است، صحیح نیست و بنا بر بیان دوم، اطلاق چنین اسمی صحیح است؛ چه آن اسم به همان شکل در نصوص شرعی آمده، یا نیامده باشد؛ اما با توجه به دیدگاه امام محمد غزالی بدون هیچ گونه تفصیلی، توقیفیت در اسم مطرح است بر خلاف صفاتی که هیچ گونه کمالی را از او سلب نکند.

۶. بیان سلسله مراتب در اسمای الهی و امهات اسما

از دیدگاه علامه؛ همه این اسامی، به جز سه اسم «حق، احد و واحد» ذیل اسم های علیم و قادر قرار می گیرند و اگر این دو به غیر نسبت داده شوند، «قیومیت» خواهد بود و در نتیجه خداوند متعال «قیوم» است و از آن جهت که ذاتاً علیم و قدیر نیز هست «حی» است. بنابراین، دو اسم حی و قیوم: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» (بقره: ۲۵۵)، همه نام های ثبوتی به جز وحدت را شامل می شود.

از طرفی اسم «قدوس» همه اسامی سلبی خداوند را در بر می گیرد و نام «ذوالجلال و الاکرام» همه اسامی و سلبی را مدنظر قرار می دهد: «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (الرحمن: ۷۸).

ذات اقدس اله، به علت صرف الوجود بودن از هرگونه ظهور و تعینی (چه مفهومی و چه مصداقی) حتی خود اطلاق، منزّه است؛ که این، همان مقام «احدیت» است و هیچ کثرتی در آن راه ندارد. سپس، تعیین های اثباتی، بروز پیدا می کنند که ابتدای آنها، همان «اثبات» است؛ زیرا او، اوست؛ و این، همان «هویت» است. سپس سایر تعیینات از آن رو که این حقیقت تام، نزد خود، حضور دارد و واجد خود می باشد، تعیین «علم» ظاهر می شود؛ و از آن جهت که مبدأ تام همه کمالات

وجودی است، تعین «قدرت» آشکار می‌شود؛ و از جمع بین قدرت و علم، تعین «حیات»، آشکار می‌گردد (طباطبایی، رسائل توحیدی، ص ۴۳).

اما در کتاب المقصد الاسنی تمام اسما و صفات الهی به ده قسم برگشت دارد که عبارت‌اند از:

۱. آنچه بر ذات دلالت می‌کند؛ مانند الله و اسم الحق وقتی از آن ذات خدا منظور باشد، از این لحاظ که واجب‌الوجود است نیز به الله نزدیک باشد.

۲. آنچه بر ذات با سلب دلالت کند؛ مثل القدوس و السلام و الغنی و احد؛ زیرا قدوس هرچه در دل خطور کند و در خیال بیاید؛ از آن سلب شده است و سلام که عیوب از آن سلب گردیده و غنی که احتیاج از آن سلب است و احد که نظیر یا تقسیم از آن سلب شده.

۳. آنچه راجع به ذات باشد، با اضافه؛ مثل العلی و العظیم و الاول و الاخر و الظاهر و الباطن؛ زیرا علی ذاتی است که در مرتبه فوق سایر ذوات است و آن اضافه است یا عظیم دلالت می‌کند بر ذات، به لحاظ این که از حدود ادراکات تجاوز کرده و اول سابق بر موجود است و آخر آن است که بازگشت و سرانجام موجودات به سوی اوست و ظاهر ذاتی است آشکار به دلالت عقل و باطن ذاتی است مضاف بر ادراک حس و وهم و دیگر اسامی را بر آن قیاس کن.

۴. آنچه به ذات راجع می‌شود با سلب و اضافه؛ مانند الملک و العزیز که همانا ملک بر ذاتی دلالت می‌کند که به چیزی محتاج نیست و تمام چیزها به او محتاج‌اند و عزیز کسی است که نظیر ندارد، از لحاظ این که وصول به او سخت است.

۵. آنچه به صفت بازمی‌گردد، چون العلیم القادر و الحی از سمیع و بصیر.

۶. آنچه به علم راجع می‌شود با اضافه، چون الخبیر و الحکیم و الشهید و المحصی؛ زیرا خبیر بر علم دلالت می‌کند به اضافه امور باطنی و حکیم بر علم دلالت دارد به نسبت و اضافه بر اشرف مخلوقات و شهید دلالت می‌کند بر علم مضافاً به آنچه مشاهده می‌شود و محصی دلالت می‌کند بر علم، از لحاظ آن که به معلوماتی محصور و معدود محیط باشد.

۷. اسامی که به قدرت رجوع شود با زیادت اضافه، مثل القهار و القوی و المقتدر و المتین؛ زیرا قوه یعنی تمام قدرت و متانت شدت آن است و قهر تأثیر قدرت است در مقدر علیه.

۸. آنچه به اراده بازگردد، با اضافه فعل، مانند الرحمن و رحیم و رؤف و الودود و همانا رحمت بازگردد به اراده مضاف بر برآوردن احتیاج به ضعیف و رأفت شدت رحمت محتاج است و مبالغه در آن و ودود راجع می‌شود به اراده مضاف به احسان و انعام و فعل رحیم محتاج می‌جوید؛ اما فعل ودود به محتاج نیاز ندارد، بلکه در انعام است بر سبیل آغاز و مضاف بر قضای حاجت ضعیف.

۹. آن است که راجع به صفات فعل است، مانند الخالق و ...

۱۰. آنچه راجع می‌شود به دلالت بر فعل با زیادت، مانند المجید و الکریم. همانا مجید بر سعه اکرام باوجود شرافت ذات و کریم همچنین و لطیف بر رفق در فعل دلالت دارد.

اسامی مذکور و غیر آن‌ها از مجموع این ده نوع خارج نیستند و آنچه را ایراد نکردیم بر آنچه ذکر کردیم قیاس کنید

که همانا آن‌ها دلالت می‌کنند بر وجه خروج اسامی از ترادف با رجوع آن‌ها به این صفات محصور و مشهور (حواری نسب: ص ۱۶۶).

مقایسه و ارزیابی اقوال

بنا بر دیدگاه علامه می‌توان گفت که ایشان در بحث سلسله‌مراتب اسما و امهات اسما، به تفصیل قائل هستند؛ به این بیان که در اسمای ثبوتی الله تعالی، به استثنای سه نام واحد، احد و حق، به دو اسم «قادر» و «علیم» برگشت دارند که این دو نیز به «قیوم» برمی‌گردند و خداوند سبحان از آن‌رو که ذاتاً علیم قدیر است، «حی» است و جامع همه اسامی سلبی، اسم «قدوس» است؛ اما در کتاب المقصد الاسنی تمام اسما و صفات الهی به ده قسم برگشت دارد بدون تقسیم آن‌ها به ثبوتی و سلبی.

۷. اسم اعظم الهی

از دیدگاه علامه اسم اعظم، اسمی است که همه آثار نظیر زنده کردن، رزق دادن، حشرونشر اعاده، بر آن مترتب می‌گردد و پرواضح است که این اسم صرف لفظ نیست؛ زیرا لفظ صوتی است که بر مخارج حروف متکی است و لذا آن اسم باید از ناحیه معنا باشد؛ البته نه این که صرفاً صورتی ذهنی و خیالی باشد؛ چون در این صورت نیز مثل لفظ فانی است. پس آن معنا باید ظهور و بروز خارجی داشته و یکی از مراتب ذات مقدس الهی باشد که این، همان بالاترین مرتبه اسم اعظم است که در کلمات معصومان نیز به آن اشاره شده است (طباطبایی، همان، ص ۷۷).

ایشان همچنین در ذیل آیه شریفه ۱۸۰ سوره مبارکه بقره در تفسیر شریف المیزان می‌فرمایند: «و به نظر اهل بصیرت، اسم اعظم می‌تواند دارای لفظی باشد که به واسطه طبع بر آن دلالت دارد، نه به حسب لغت و ترتیب قرارگیری حروف آن با اختلاف حوائج متفاوت است» (طباطبایی، ج ۸، ص ۴۶۴).

امام محمد غزالی معتقد است که اسم «الله» بزرگ‌ترین اسمای ۹۹ گانه است؛ زیرا بر ذات جامع صفات الهیه دلالت دارد و تا حدی که چیزی از آن جدا نیست:

«فَأَمَّا قَوْلُهُ (اللَّهُ) فَهُوَ اسْمٌ لِّلْمَوْجُودِ الْحَقِّ الْجَامِعِ لَصِفَاتِ الْإِلَهِيَّةِ الْمَنْعُوتِ بِنِعْمَتِ الرَّبُّوبِيَّةِ الْمُتَّفَرِّدِ بِالْوُجُودِ الْحَقِيقِيِّ...» (غزالی، ص ۱۰۱).

تا جایی که با عبارت هذا الاسم، یعنی اسم «الله» به صراحت به اعظم بودن این اسم اشاره می‌کند:

«اعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْإِسْمَ أَعْظَمُ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْتَّشْعَةَ وَالتَّشْعِينَ...» (همان، ص ۱۰۲).

امام غزالی معتقد است که اسم اعظم، نامی است که می‌تواند به صورت کامل و به درستی، عظمت و قدرت خداوند را به نمایش بگذارد؛ به گونه‌ای که این نام، تمام واقعیت‌های مربوط به خداوند را شامل شود؛ بنابراین، از دیدگاه امام غزالی، اسم اعظم خداوند، نامی است که وحدت و یگانگی خداوند را به نمایش می‌گذارد و به بیان عظمت و قدرت کامل او قادر است؛ و این اسم بر غیر او اطلاق نمی‌شود.

مقایسه و ارزیابی اقوال

از منظر علامه، اسمای حسنا، منتهی می‌شوند به اسامی‌ای که پایین‌تر از آنها دیگر اسمی موجود نیست و از سمت

بالا وسعت می‌یابد تا آن که منتهی شود به بزرگ‌ترین اسمای خدای تعالی که به‌تنهایی تمامی حقایق اسما را شامل است و حقایق مختلف همگی تحت آن قرار دارند و آن، اسمی است که غالباً آن را "اسم اعظم" می‌نامیم و معلوم است که اسم هر قدر عمومی‌تر باشد، آثارش در عالم وسیع‌تر و برکات نازل از ناحیه‌اش بزرگ‌تر و تمام است؛ برای این که گفتیم آثار، همه از اسما است. پس عمومیت و خصوصیتی که در اسما است عیناً در مقابلش در آثارش هست. بنابراین، اسم اعظم اسمی خواهد بود که تمامی آثار به آن منتهی می‌شود و هر امری در برابرش خاضع می‌گردد (طباطبایی، ج ۸، ص ۴۶۷)؛ به خلاف صاحب کتاب المقصد الاسنی که اسم اعظم را در لفظ جلاله «الله» به‌صورت مشخص بیان می‌دارد.

۸. نتیجه‌گیری

با توجه به تحقیقات، علامه طباطبایی تعداد اسما را ۱۲۷ مورد بیان می‌کند و طبق تفصیلی که گذشت، در توقیفی بودن اسما به تفصیل قائل شدند و آنجا که انسان توانایی درک اسما و معنای آن‌ها را ندارد، نمی‌تواند هر اسمی را به خداوند متعال نسبت دهد؛ چون انسان موجودی محدود است و توانایی درک نامحدود را ندارد؛ ولی طبق آیه شریفه: «نام‌های نیکو از آن اوست»؛ انسان می‌تواند در صورتی که به کج روی منجر نشود، نام نیکو را به خداوند نسبت بدهد که نقد آن گذشت. همه اسمای، به‌غیر از سه اسم «واحد، احد و حق»، به دو اسم قادر و علیم برمی‌گردند و اگر این دو باهم به غیر، نسبت داده شوند، «قیومیت» خواهد بود و جامع همه اسمای سلبی اسم «قدوس» است و در نهایت جامع همه اسمای ثبوتی و سلبی نام «ذوالجلال و الإکرام» است. از طرفی ایشان قائل‌اند که نوعی ترتب، میان نام‌های الهی وجود دارد که به واسطه آن، برخی از آن‌ها فرع بر دیگری است. صفات خداوند متعال، صرف و خالص هر کمال وجودی است و به نحو حقیقی است، نه مجاز؛ اما مخلوقات، چون ذاتشان به عرض وجود او موجود است، صفاتشان همان‌گونه است. بنابراین، همه صفات وجودی حقیقی و خالی از نقص، منحصرأً از آن خداوند متعال است و تمام اوصاف دیگران، بالعرض به آن‌ها نسبت داده شده است.

ایشان همچنین با توجه به آیه «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، ثُمَّ عَرَضَهُمْ...»؛ به این نکته اشاره می‌کند که اسمای نامبرده یا مسماهای آن‌ها موجوداتی زنده و دارای عقل بوده، که در پس پرده غیب قرار داشته‌اند و به همین جهت علم به آن‌ها غیر آن نحوه علمی است که ما به اسمای موجودات داریم؛ چون اگر از سنخ علم ما بود، باید بعد از آن که آدم به ملائکه خبر از آن اسما داد، ملائکه هم مثل آدم دانای به آن اسما شده باشند و در داشتن آن علم با او مساوی باشند؛ برای این که هر چند در این صورت آدم به آنان تعلیم داده؛ ولی خود آدم هم به تعلیم خدا آن را آموخته بود. پس دیگر نباید آدم اشرف از ملائکه باشد و اصولاً نباید احترام بیشتری داشته باشد و خدا او را بیش‌تر گرامی بدارد و ای بسا ملائکه از آدم برتری و شرافت بیش‌تری می‌داشتند.

اما همان‌طور که از عبارات امام محمد غزالی نیز مشخص گردید، ایشان به این مطلب قائل هستند که اسم نه عین تسمیه است و نه عین مسمّا و لذا بحث از اسما در ۹۹ اسم مطرح می‌کند که این اسما از حیث معنا تفاوت دارند و حیثیت الفاظ در آن‌ها ملاک نیست. ایشان همچنین بدون هیچ‌گونه تفصیلی توقیفیت در اسما را مطرح کردند. البته به خلاف

صفاتی که هیچ‌گونه کمالی را از او سلب نکند. نویسنده کتاب المقصد الاسنی قائل است تمام اسما و صفات الهی به ده قسم برگشت دارد و این اسامی و غیر آن‌ها از مجموع این ده نوع خارج نیستند که انسان می‌تواند با این اسما یکی شود و به خدا نزدیک گردد. البته همان‌طور که در همین مقاله آوردیم، انسان به‌طور مختصر می‌تواند با این اسما و صفات یکی شود، نه به‌صورت کامل و درنهایت ایشان اعتقاد دارند که اسم اعظم می‌تواند همان لفظ جلاله «الله» باشد.

یکی از پیامدهای پرداختن به مسئله اسما در دستگاه‌های الهیاتی این است که انسان را اساساً الهیاتی می‌کند؛ همان‌طور که وقتی به قرآن و حدیث رجوع می‌کنیم، خداوند در قرآن با این اسما با انسان رابطه برقرار می‌کند، نه با عقلی که در فلسفه بحث می‌شود و همچنین در مباحث عرفانی وقتی وارد می‌شویم، انسان کامل به‌عنوان جامع اسما و صفات الهی معرفی می‌گردد که این خود نشانه ظهور و بروز این اسما است در حقیقت انسانی و توانایی انسان برای به‌دستیابی به این اسما و صفات البته به اذن الهی.

نکته دیگر اینکه موجب می‌شود انسان به‌واسطه این اسما، بین خود و خدای خود ارتباط برقرار کند تا بتواند از طریق آن‌ها به خدای خود نزدیک‌تر شود.

۹. منابع

- القرآن الکریم

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت- لبنان ۱۴۱۴ ق.
۲. حواری نسب، احمد، ترجمه المقصد الاسنی فی شرح اسماء الله الحسنی، احسان، ۱۳۷۵ ش.
۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ ق.
۴. صدر المتألهین، شرح اصول کافی، کتاب ۳ توحید، ترجمه محمد خواجوی، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران، ۱۳۶۶ ش.
۵. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، التوحید، تهران ۱۲۸۵ ش.
۶. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، ۱۳۷۸ ش.
۷. طباطبایی، محمد حسین، رسائل توحیدی، بوستان کتاب، قم ۱۳۸۸ ش.
۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت- لبنان ۱۹۹۵ م.
۹. غزالی طوسی، حجه الاسلام امام محمد، زاد آخرت، تهران ۱۳۵۲ ش.
۱۰. غزالی، ابو حامد محمد، مشکاه النوار، ترجمه صادق آیینه وند، تهران ۱۳۵۷ ش.
۱۱. غزالی، امام محمد، الاقتصاد فی الاعتقاد، ترجمه پرویز رمانی، تهران، نشر حدیث امروز ۱۳۸۶ ش.
۱۲. غزالی، محمد بن محمد، المقصد الاسنی فی شرح اسماء الحسنی، مکتبه القرآن، قاهره، مصر، ۱۳ هجری.
۱۳. قرشی بنابی، علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۸۶ ش.
۱۴. قیصری رومی، محمد داود، شرح فصوص الحکم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ ش.
۱۵. کلینی، محمد، اصول کافی، تهران قائم آل محمد، ۱۳۸۵ ش.
۱۶. مصباح یزدی، آموزش فلسفه، انتشارات موسسه امام خمینی (ره)، قم، ۱۳۹۱ ش.
۱۷. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران ۱۳۸۵ ش.
۱۸. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۸۷ ش.